

یکشنبه ۲۸ تیر ماه ۱۳۲۱

پرچم روزانه شماره ۱۴۸

محاكمه مختاری و روش پرچم

امروزها در بیشتر روزنامه ها گفتگو از محاكمه مختاری و همدستان او میشود . ما باین موضوع علاقه ای را که دیگران نشان میدهند نداریم . اگر بناست کارهایی که بر خلاف قانون در زمان شاه گذشته رخ داده رسیدگی شود تنها داستان مختاری نیست و این جای پرسش است که چرا تنها این یکی را دنبال میکنند ، و ما درحیرتیم که چرا مردم این نکته را در نمیابند؟! چرا اینقدر چشم بسته هستند!؟

]



از چپ به راست: علی منصور نخست وزیر، سرلشکر احمد نججوان
وزیر جنگ و سرباس رکن الدین مختاری (۱۳۵۱-۴)

[

یک چیزی که ما نمی پسندیم اینست که در میان این شور و هیاهو تاریخ خود را فراموش مینمایند ، چیزهایی را که با دیده ، دیده و یا از نزدیک شنیده اند نادیده و ناشنیده می انگارند . امروز شیوه مردم و قاعده ای که برای دوستی و دشمنی خود برگزیده اند آنستکه هر کسی که در زمان شاه گذشته سختی کشیده و یا بحبس رفته و یا کشته شده او را نیک بدانند و مظلوم شناسند و «**مرحوم**»

خوانند و هواداری و دلسوزی نشان دهند . کار بجایی رسیده که من میبینم کم کم نام تاراجگران لر و بویراحمدی و شاهسون و گرد بمیان میآید که بآنان ستم رفته و کسانی از خود آنان یا از هوادارانشان سر برآورده دم از ستم دیدگی میزنند و شاه گذشته را ستمگر خود میخوانند . در اینجاست که آدمی بدرماندگی و بیچارگی این توده دلش میسوزد . در اینجاست که می بیند اینها بسیار بینوایند . یک کسیکه چند روزی در زمان شاه گذشته بزندان رفته دیگر همه چیز را فراموش میکند و تنها کینه خود را در نظر میگیرد و با یک احساسات خودخواهانه بصدها کارهای نیکی که در زمان آن شاه انجام گرفته نیز با دیده بدبینی مینگرد .

هرچه هست ما با این شیوه رفتار ایرانیان موافق نیستیم و اینها را جز بزبان خود آنان نمی شناسیم و اینست در این هیاهویی که برخی روزنامه ها در این چند روزه برانگیخته اند همراهی نمی نماییم و نخواهیم نمود . در روزهای محاکمه نیز تنها جریان آنرا با صورت نطقهای وکلا و دیگران خواهیم آورد بی آنکه خود اظهار احساساتی نماییم .

از آنسوی ما بجای این هیاهو بیادآوری برخی موضوعهای تاریخی خواهیم پرداخت و از جمله تاریخ شیخ

خزعل و کارهای او را در زیرعنوان « **شیخ خزعلخان که بود** » برشته نوشتن خواهیم کشید .

پرچم روزانه شماره ۱۵۰

سه شنبه ۳۰ تیر ماه ۱۳۲۱

محاكمه مختاری

چنانکه پریروز نوشتیم این چند روزه در تهران همه گفتگوها از محاكمه مختاری و همراهان اوست و روزنامه ها همه از آن مینویسند . این جوش و جنب از یکسوخوبست و از یکسو بد . خوبست از اینرو که در ایران نیز محاكمه ای برای این قبیل متهمان بر پا میشود و این تاکنون کمتر بوده . بد است از اینرو که مختاری تنها نیست . صدها مختاری هست که باید بمحاكمه کشیده شوند و ما نمیدانیم چه شده که آنها را رها کرده تنها این چند تن را گرفته اند؟! بدتر از این آنست که بنام کینه توزی با مختاری کسانی را که باین کشور بدیها کرده اند با یک نام نیکی یاد میکنند . مثلا شیخ خزعل یکی از نیکنامان میگردد ، دیبا یکی از « شهدا » می شود و همچنین دیگران . این بر یک توده ای ننگ است که تاریخ خود را فراموش نماید و همچون کودکان مهر و کینه اش با نیکان و بدان بروی یک پایه ای نباشد .

شیخ خزعل که بود؟... این مرد کسیست که درخوزستان کسان بسیاری را از عرب و عجم کشته و خود یگانه مالک آنجا گردیده ، و خاندانهای بسیاری را نابود ساخته و مردم را لخت کرده و برای خود دارایی بسیاری اندوخته بود ، و سپس هم کوس استقلال میکوفت و بدولت دخالتی در کار خوزستان نمی داد و در زمان سروزیری شاه گذشته آشکاره نافرمانی نمود و سپاه گرد آورد و با دولت جنگ کرد و شکست خورد . چنین کسی را نیکنام گردانیدن معنایی ندارد .

همان دیبا یکی از کسانی بود که خود را بدربار بسته و پشتیبانی آنجا بمردم ستمگری مینمودند . اینکه او را از دربار بیرون کردند بر سر رنجشی بود که در مجلس قماربازی با پدر زن شاه پیدا کرده بود . چنین کسانی نیکنام نتوانند بود . نمی گویم : خوب کردند که کشته اند . این سخنی نیست که از من شایسته باشد . میگویم : محاكمه کشتنش در جای خود باید رسیدگی شود لیکن سزاوار نیکنامی نمیشد .

بهر حال این فراموشکاریها از ایرانیان بسیار زشت است . همین چیزهاست که عنوان بدست بدخواهان این کشور داده که همیشه میگویند این مردم رشد سیاسی ندارند و لایق آزادی نمیشاند . خودشان این هیاهو را بمیان می اندازند و مردم را بجنب و جوش وامیدارند و برگشته چنین میگویند :

محاكمه مختاری بیک طرف و این احساسات فراموشکارانه درباره خزعل و مانند آن بیک طرف . ما این دوتا را از همدیگر جدا میگیریم . محاكمه مختاری جریان خود را خواهد کرد و باید بکند و ما در آن باره هیچ سخنی نداریم . ولی درباره آن فراموشکاریها ما با مردم همراه نیستیم و مخصوصا در پرچم گفتارهایی در این زمینه خواهیم نوشت . در پیشآمد نافرمانی شیخ خزعل من که دارنده پرچم هستم در خوزستان بودم و از داستان او نیک آگاهم . اینست چنانکه گفته ایم گفتارهایی در همان زمینه خواهیم نوشت .

در این دو روزه که نامهای وکلای مختاری و همراهانش در روزنامه ها نوشته شده ، چون نام من نیز در میان آنها هست کسانی ایراد گرفته اند که چرا آن وکالت را پذیرفته ام ، و این دلیلی است که ایرادگیران از موضوع آگاه نمی باشند . اینست در اینجا آنرا مینویسم :

نخست باید دانست که من وکیل فرشچی نامی هستم که خود یک مرد بیچیز و بینواست که برای خرج روزانه خود نیازمند و مستمند است و از این وکالت یک شاهی پول بمن نخواهد رسید .

دوم این وکالت را دادگاه در نظر گرفته و قانونا یک وکیلی ناگزیراست که بپذیرد .

سوم اساسا پذیرفتن وکالت یک متهمی ایراد بیک وکیل نتواند بود . زیرا یک متهم هر که باشد و اتهامش هرچه باشد باز از روی قانون باید وکیل داشته باشد و این وکیل در واقع برای کمک بدادگاه است ، برای آن است که دیدبانی بمحاکمه نماید و اگر در یکجا غفلی رخ داده یادآوری نماید و بفرض آنکه گناه متهم مسلم است و دیگر جای دفاعی نیست بکوشد و نگذارد بیش از اندازه گناه منظور گردد . برای اینست که در همه کشورهای برای هر متهمی که باشد وکیلی معین میکنند . آنمردی که در چند سال پیش رئیس جمهور فرانسه را کشت و طپانچه بدست گرفتار شد و خود نیز منکر قضیه نبود باز وکیلی معین کردند و بایستی کنند . کسانی که آن ایرادها را میگیرند از اینها آگاه نیستند .

گذشته از اینها محاکمه مختاری و همدستانش ارتباط نزدیک سیاست و تاریخ ایران دارد و من خشنود گردیدم که دادگاه مرا بوکالت فرشچی در نظر گرفته . زیرا خود میخواستم که در این محاکمه دخالت داشته بتوانم بکارهایی موفق گردم .

متن دفاع آقای کسروی در دیوان کیفر (۱)

ریاست دیوان کیفر گواهند که من نخست بوکالت حسینقلی فرشچی که یک آدم بی چیز و تهی دستی است انتخاب شده و آنرا خودم داوطلبانه پذیرفته بودم . وکالت آقای مختاری در آخرین روز بمن رسیده . مقصودم از این مطلب آنست که من این وکالت را داوطلبانه پذیرفته ام و یک منظور مادی در میان نبوده و علت اینرا در ضمن سخنانم روشن خواهم گردانید . در اینجا مقصودم آنست که من این وکالت را خود خواستار شده ام . ولی باید بگویم که پس از پذیرفتن مطالبی پیش آمد که مرا متاثر و پشیمان گردانید و اینست میخوام بنام اعتراض بآن مطالب ، در اینجا اشاره کنم :

پس از پذیرفتن وکالت نخست دیده شد که متن ادعا نامه را برای انتشار در روزنامه ها دادند در حالیکه چنین کاری بخلاف قانون است و یک زمانی خود وزارت دادگستری همان را بشهربانی ایراد گرفته و اعتراض کرده است . در قضیه محمد باقر گلپایگانی که هفت فقره جرم بزرگ باو نسبت میدادند و شهربانی کشف آنرا که با دست همین جوانشیر انجام گرفته بود یک شاهکاری برای خود میشمرد سراسر پرونده را پیش از آنکه بدادگاه فرستد در روزنامه ها انتشار داد و این یک هیجان بزرگی در مردم پدید آورد . چنانکه چون روز محاکمه فرا رسید و محمدباقر را بدادگاه می آوردند بیم میرفت که مردم بریزند و او را تکه تکه کنند .

از طرف دیگر دادگاه خود را در برابر شور و هیجان مردم مسلوب الاراده دید و چون عقیده دیوان جنایی

(باکثرت اعضا) بتبرئه متهم بود و آن دلایل را برای اثبات جرم کافی نمیدانست خود را در محذور

دید که اگر حکم تبرئه دهد و محمد باقر را آزاد گرداند مردم او را با شکنجه خواهند کشت و این بود ناگزیر گردید یک کار بی رویه ای کند و آن اینکه حکم براءت محمد باقر را داد ولی در همان هنگام او را متهم ببردن

اموال همان مقتولین **(که قتل آنها را مسلم ندانسته بود)** شناخته قرار توقیف او را صادر

کرد و پرونده را بنزد بازپرس فرستاد که قضیه را دنبال کند **(آن روز من در دیوان جنایی**

بودم ولی چون عقیده بثبوت اتهامها داشتم ، در اقلیت ماندم) .

در نتیجه نشر ادعا نامه چنین محظوری پیش آمده بود از این رو وزارت دادگستری بشهربانی اعتراض کرد و دستور داد که از این پس ادعا نامه را بروزنامه ها ندهد . ولی در این قضیه دیدیم ناگهان خود دادگستری ادعا نامه ها را بروزنامه ها داد . من میدانم اینکار با دستور که بوده ، هرچه باشد کاری غلطی شده و من اکنون اعتراض خود را اظهار میکنم بهر که خواهد بر خورد ، برخورد .

سپس دیده شد روزنامه ها در پیرامون قضیه باظهار عقیده پرداختند و احساسات مردم را تحریک کردند و در اینجا نیز هیجانی پدید آوردند و امروز کار بانجا رسیده که می بینیم هم دادگاه در محذور است هم ما وکلای مدافع ایمن نمیباشیم .

من امروز در روزنامه ای خواندم که مینویسد : « اینها را بکشید وگرنه ما خودمان

خواهیم کشت ». در این چند روزه ما رفتار شگفتی از برخی می بینیم . آنروز برگ کوچک چایی را در اینجا بمیان مردم پراکندند و یکی از ایشان که خود از جرگه قضا است یکی از آن برگها را بمن داد که چون خواندم دیدم مینویسد :

« مختاری را جامعه محکوم باعدام کرده ، هرکس که ازو دفاع کند

شریک جرمش شناخته خواهد شد » .

یکروز دیگر هم که دادستان بیان ادعا نمود ما چون باتاق دیگر رفتیم دیدم یکی از دادیاران رو بما کرد و

گفت : « **اکنون باید همه وکلای متهمین استعفا بدهند** » من تعجب از این کارها میکنم . زیرا چگونه یک قاضی یا یک دادیار نمیفهمد که تعیین وکیل برای متهم اجباری است که بدون آن محاکمه نمیشود و از آن سوی یک وکیلی که برای دفاع از متهم تعیین گردیده نمیتواند استعفا دهد وگرنه از وکالت ممنوع می گردد . ببینید تاثیر هو و جنجال تا بکجا کشیده که اینها که همیشه سر و کارشان با قانون است ، آنرا فراموش میکنند .

مقصودم بد فهمیده نشود . نمیگویم که روزنامه ها ایراد بکارهای گذشته ننویسند . چنین چیزی از من نسزاست . زیرا ما خودمان در روزنامه از بدکاریهای زمان گذشته سخن میرانیم و بدکاران ایراد میگیریم . بلکه حقیقت اینست که ما یک جمعیتیم و یکی از مقاصد ما آنستکه یک دادگاه بزرگی بر پا گردد و از آغاز جنبش مشروطه تا امروز همه کسانی که پا در میان داشته اند ، کارهایشان مورد رسیدگی گردد و چه زندگان و چه مردگان همگی بمحاکمه کشیده شوند . این یکی از آرزوهای جدی ماست . من چون تاریخ مشروطه را نوشتم یکی از یاران ما گفت این ادعا نامه است و یک روزی باید بیاید که اینرا بجلو گذاریم و یکایک مردان را بمحاکمه کشیم ، پس چگونه بگوییم روزنامه ها از زمان شاه گذشته سخنی نرانند و برای چه بگوییم ؟... برعکس ما میگوییم باید از هیچ کس چشمپوشی ننماییم .

من دیروز مجله ای دیدم که از طرف شهرداری تهران در تیرماه پارسال بچاپ رسیده و در آن شاه گذشته

را بنام « **معبود حقیقی** » یاد کرده . ببینید پستی و چاپلوسی را که یک پادشاهی را بجای خدای آفریدگار میگذارد . آیا نباید نویسنده بی دین و پست آن مجله را با شهرداری که اجازه چاپ آنرا داده بمحاکمه کشید؟... نیز دیروز با یکی از آشنایان گفتگوی کسی را داشتیم که در زمان محمد علی میزرا در باغشاه از قضاات بوده و آزادی خواهان را بنام آنکه قانون خواسته اند محکوم بکشتن میگردانیده و اکنون همان مرد شیاد زنده است و از ادارات قانونی ، حقوق گراف میبرد . آیا چنین مردی را نباید رسوا گردانید؟! .

من بر خلاف عقیده آقای محیط نمیگویم از زمان شاه گذشته سخن رانده نشود ، من نظر خود را درباره شاه گذشته شرح خواهم داد . در اینجا مقصودم آن است که یک موضوعی که از جانب ادارات قانونی دنبال شده و پیشگاه دادگاه آمده و چنین دستگاه بزرگی برای آن چیده شده که یک سو وکلای مدافع صف بسته و یک سو وکلای توانخواهان برده نشسته اند و چند تن از قضاات عالی رتبه برسیدگی آن میپردازند دیگر نباید

روزنامه ها در پیرامون آن اظهار عقیده نمایند . اینکار با زندگانی قانونی ناسازگار است . بآن روزنامه ها باید گفت : اگر شما اظهار نظر خواهید کرد دیگر دادگاه برای چیست ؟!

خطای بدتر اینها آن توهینی است که بوکلای مدافع میکنند . اینها نمیدانند که بیگانگان همین را دلیل قانون ناشناسی روزنامه ها خواهند شناخت و قیمت مطبوعات در نظر آنها کمتر خواهد گردید ، چرا یک روزنامه نویس اینرا نداند که ادعا نامه که نوشته شده ادعاست و احتمال بسیار میرود که در دادگاه خلاف آن ثابت گردد و بیکبار آنرا لغو گردانند و اینست نباید بروی آن اظهار عقیده از جانب روزنامه ها بشود ؟. چرا این نداند که متهم اتهامش هر چه باشد باز باید وکیل از طرف او دفاع نماید و اگر یک دادگاهی برای یک متهمی وکیل معین نکرد ، روزنامه ها باید بآن ایراد گیرند نه اینکه بوکلایی که بدفاع از متهمان حاضر شده اند بد بنویسند و توهین کنند؟!..

چرا یک روزنامه نویس این نفهمد که یک محیط که یکمرد دانشمندی است و از یک مستوفیان دفاع میکند و چند ساعت وقت خود را صرف آن میکند ، این بخاطر مستوفیان نیست ، آقای محیط را با مستوفیان چه رابطه و چه تناسب ؟! بلکه بخاطر اجرای عدالت و رعایت قانونست ؟!

چرا یک روزنامه نویس بیاد نیآورد که در چند سال پیش که « **پول دو مرگ** » رییس جمهور فرانسه را کشتند با آنکه کشنده یک روس سفید منفوری بود و کارش در نزد فرانسویان از مبعوضترین کارها شمرده میشد و خود او طپانچه در دست گرفتار گردید که جنایت را انکار نمیکرد ، بلکه داد میزد که مرا تیر باران کنید با اینحال مردم فرانسه او را بی محاکمه نکشتند و یک یا دو وکیل برایش معین کردند که بیش از یکماه در دیوان جنایی از او دفاع میکرد؟!..

از آنطرف چون محاکمه آغاز گردید ما در خود دادگاه بیک کار بی رویه دیگری برخوردیم و آن لحن و ترتیب دادستان در بیان ادعا بود که هیچ شایستگی نداشت . یک دادستان چرا باید در میان بیان ادا رویش را بسوی تماشاچیان گرداند؟! چرا باید بتحریک احساسات آنان بکوشد ؟!... چرا باید بمتهمان بنکوهش و توبیخ

پردازد ؟! چرا باید کلمات نابجایی از قبیل « **جانی بالفطره** » یا « **شمر** » یا « **میر غضب** » بکار برد؟!... بالاخره چرا باید نعره ها زند و فریاد ها بکشد؟!... اینها بی رویه است . این را همه میدانند که نکوهش و توبیخ جزو مجازات است . کسانیکه هنوز محکوم نشده اند چرا باید مورد توبیخ قرار گیرند؟!... اینها اعتراضات منست که در مقدمه دفاع بآنها مبادرت مینمایم .

اما دفاع از متهمین باید نخست از حسینقلی فرشچی گفتگوکنم . اتهام این مرد شرکت در کشتن شاهزاده فیروز و کشتن خزل است و باید در این دو زمینه دفاع کنم :

بدیهی است که ثبوت این اتهام فرع بر آنست که موضوع قتل مسلم باشد . باید دید آیا مسلم است یا نه ؟... باید دید آیا دلیلهایی هست ؟... آنچه من میدانم هیچ یکی از این دو موضوع مسلم نیست و دلیلهایی که ذکر شده نه تنها قانع کننده نیست ، از طرز دلیلهها پیداست که زورکیست . در این پرونده راه را معکوس رفته اند . باین معنی که نخست موضوع قتل را مسلم گرفته و سپس بتهیه دلیل پرداخته اند . یک بازپرس باید در اتهام دلیلهها را بسنجد و آنچه مدلول رویهمرفته آنهاست بگیرد و در اطراف آن کیفرخواست تنظیم کند ولی در اینجا آقای بازپرس نخست سقف را ساخته و سپس دیوارها را بالا برده . خود را مکلف دانسته که موضوع قتل را ثابت

کند و اینست با تکلف دلیلهایی تهیه کرده و همین موضوع است که مرا واداشت داوطلبانه وکالت یکی از متهمین را بپذیرم . زیرا دیدم در این قضیه بآنها اجحاف میشود .

من با کارهای دیگر ایشان علاقه ای ندارم . شاید حسینقلی یا عباس یا عقیلیپور گناهان بسیاری کرده باشند ، شاید آدمهای بسیار بدی باشند . من آنها را نمیشناسم . من از روی همین پرونده میگویم که اینها شاهزاده فیروز یا شیخ خزعل را نکشته اند و این اتهام نه تنها ثابت نیست ، خلاف آن آشکار است . من اینک یکایک دلیلهای کیفرخواست را مورد بحث قرار میدهم :

۱- بیانات خانواده شیخ :

میگرداند که تنظیم کننده ادعا نامه پیروی از دلیل نمیکرده بلکه محتویات پرونده را گلچین نمیکرده که آنچه دلالت برائت متهمان دارد کنار میگذارد و آنچه عنوانی در دست او توانستی بود بنام دلیل انتخاب مینموده .

این پرونده با بیانات منصور پسر شیخ آغاز میشود . باز پرس او را احضار کرده و درباره مرگ پدرش پرسش کرده و او از زبان ربابه زن شیخ چنین گفته که آن شب شیخ ناخوش و من تا سه ساعت پس از نیمه شب در نزد او بودم و سپس رفتم و خوابیدم و صبح چون بیدار شدم از قضیه شیخ آگاه گردیدم .

این پسر شیخ است که چون میپرسند هیچ ذکری از کشته شدن پدرش نمیکند و چون خودش نبوده از زبان نامادری اش داستان بیماری شیخ را نقل میکند . اگر او را کشته بودند چرا این هرگز نامی نمیبرد؟! میدانم چه خواهند گفت ، خواهند گفت میترسیده که حقیقت را بگوید . چنین انعکاسی بپرونده انداخته اند که خانواده شیخ از اظهار حقیقت ترسیده و خودداری مینموده اند .

من میپرسم : از که میترسیده؟! این پرسش در ۱۷ / ۷ / ۲۰ از پسر شیخ شده یعنی بیست و چند روز پس از داستان استعفای شاه سابق و پس از آنهمه سخنانی که رادیوهای بیگانه و روزنامه های خودمان در پشت سر آن پادشاه گفته و نوشته و صلاهی آزادی و دمکراسی را بگوش همگی رسانیده بودند دیگر پسر شیخ از که میترسیده؟!

همان ربابه زن شیخ را احضار کرده اند . خود او نیز بیانات مفصل کرده که در پرونده خلاصه آنرا

نوشته اند . همان ربابه میگوید : آن شب وقتیکه از نزد شیخ بیرون میشدم ، رمضان (یکی از نوکرهای

نزدیک شیخ) گفت : امشب شیخ تو را صدا میکند فردا شب که صدا خواهد کرد؟ من رفتم و خوابیدم و

صبح که بیدار شدم ساعت ۸ بود . از رمضان دم درب پرسیدم شیخ چه وقت خوابید؟ گفت : ساعت ۵ بعد از نصف شب خوابید و هنوز هم ناشتایی نخورده است . وقتیکه این حرف را شنیدم گفتم : شیخ دیشب نخوابیده و بگذارم قدری بخوابد و رفتم پایین تخت شیخ روی زمین دراز کشیدم .

این بیانات زن شیخ است . از کجای این بدست میآید که شیخ را کشته اند؟ این بیانات با آن نسبتی که داده شده چه سازشی دارد؟! حال شیخ خزعل را آقای مجیدی پیش از من شرح کردند : مردی که بیش از ۸۰ سال داشته ، و مبتلا بعوارض سفلیسی بوده ، و دچار فلج گردیده ، و یک روز پیش از آن باد سرخ آورده و زالو بصورتش انداخته اند و با این حال قدری هم کنیاک خورده - بچنین کسی مرگ نزدیکتر از هر چیزی بوده است .

مطابق بیانات ربابه شیخ آنشب درحال احتضار مانندی بوده و کسانش نومید بوده اند که تا فردا شب نخواهد بود . زیرا گوید من چون خواستم باطاق خود روم ، رمضان گفت : امشب شیخ تو را صدا میکند فردا شب که صدا خواهد کرد؟! مگر رمضان میدانسته که آنشب پس از رفتن ربابه حسینقلی و دیگران خواهند آمد و شیخ را خواهند کشت که آن جمله را گفته؟! آیا نه آنست که خود حال شیخ نومیدی آور بوده؟! من در شگفتم پس چرا آقای بازپرس باین جمله ها توجه نکرده؟! چه شده که اینها را نادیده انگاشته است؟! چه مقصودی درمیان بوده?!.